

رابطه جغرافی و هنر در ایران

تأثیر محیط طبیعی^۱

وضع جغرافیائی ، در هنری که سابقه‌ای طولانی در سرزمینی دارد به عنوان يك عامل مهم تأثیر می‌کند . هنر بیان‌کننده طبع و روحیه انسان است ، یعنی زاده نیازهای عملی و نیز معنوی است ، عناصر و اجزاء آن همگی از تجربه سرچشمه می‌گیرند ، اگرچه این تجربه‌ها علوی باشند . محیط خاکی صحنه را برای کلیه فعالیت‌های آدمی مهیا می‌سازد ، فرصت‌هایش را معین می‌کند ، وضع ذهنی و جسمی‌اش را مشخص می‌نماید ، و برای هنرش ، هم مصالح و هم مضمون و موضوع فراهم می‌سازد . پرواضح است که اگر انسان در زمین‌های پخته‌ده قله شمال متولد شده باشد ، یا در جنگل‌های آمازون ، یا در سحرای عربستان ، موضوع بسیار توفیر می‌کند . در اجتماعات پیچیده‌تر و درهم جوش‌تر ، اهمیت نقش جغرافیا کمتر است ، لیکن تفاوت در شکل ظاهر که مشخصه شهرهای بزرگ اروپا ، هند و خاور دور است ، از جهات اساسی ، متأثر از محیط طبیعی آنهاست . فرهنگ سرزمین کوهستانی با فرهنگ جلگه‌ای یا دره‌ای تباین فاحش دارد و به همین منوال تمایز بین فرهنگ شمالی و جنوبی کره زمین که هر يك کمابیش در وجوه اختلاف خود ثابتند و متناظر یکدیگر ، بیرو واقعات ساده جغرافیایی هستند . توپوگرافی^۲ از جهات متعدد بر هنر تأثیر می‌گذارد . راه‌ها و جاده‌های بازرگانی که تعیین‌کننده تماس‌ها و برخوردهای قومی ، اقتصادی و سیاسی هستند ، و همگی در هنر نقش مهمی دارند ، توسط توپوگرافی مشخص می‌گردند .

شهرستان علوم
پرتال جامع

۱- محیط طبیعی
۲- توپوگرافی

الجایتو مانند کابوت^۴ سلطان خود کلمه انگلیس ، بر آن بود که موج عادی تجارت را محدود کند و آن را به طرف پایتخت پرشگفتیش ، سلطانیه هدایت نماید . اما بر اثر قانون طبیعی ، این موج واپس نشست ، و آن شهر عجیب را متروک و ویران برجای نهاد .

اقلیم

اقلیم به انحاء مختلف در تجربه و ارزش ها تأثیر می گذارد ، و این تأثیر به نوبه خود در هنرها منعکس می گردد . « تاریخ ادبیات انگلیس » اثر فن (Taine)^۵ تلاش بلند پروازانه ای بود برای تطبیق اثرات اقلیمی بریتانیای کبیر بر نظم و نثر ، و نقش مفروض اقلیم بر هنر ایران با چنان فصاحت و شوروی توسط شاردن بیان گردیده است ، که تردید در آن باره جایز به نظر نمی رسد : « در هوای ایران چنان زیبایی متعالی هست که نه من می توانم آن را فراموش کنم ، و نه می توانم از ذکر آن نزد اشخاص دیگر خودداری نمایم . می توان سو گند یاد کرد که آسمان این سرزمین بس رفیع تر ، و بس شفاف تر از آسمان اقلیم های انبوه و کسالت آور اروپایی ماست . و در این سرزمین ها (ایران) لطف و زیبایی هوا بر سرتاسر چهره طبیعت گسترده می شود ، تمام مصنوعات آن را ، و جمله آثار هنری اش را با درخشش ، استواری و دوامی بی همتا تعالی می بخشد . حاجت به گفتن نیست که صفای هوای ایران تا چه حد مزاج و تن را نیرو و شادابی می بخشد ، و چگونه بر حالت ذهن و روح تأثیری نیکو می گذارد »^۶ . و باز : « رنگ های آنها

[آثار هنری] بسیار پایدار و درخشان است ، و به این زودی محو نمی شود ، لیکن قدر و عزت این آثار بیشتر مربوط به هوا و اقلیمی است که در آن پدید آمده تا به استعدادی که در ابداع آنها بکار گرفته شده است - هوا و اقلیم ایران خشک و شفاف است ، و موجب طراوت و سرزندگی رنگ ها می شود »^۷ .

اینکه جو شفاف و نور درخشان ملازمه های نضانی و هنری بلاواسطه ای دارند ، از دیرباز مسلم دانسته شده است . تباین میان هوای صاف آنیک^۸ از یک طرف و هوای لطیف ئیدیای^۹ و بئوسیا^{۱۰} از طرفی دیگر ، با تباین متوازی در خصالت فعالیت فکری و هنری مردم سرزمین های مزبور ، تباین مشابه بین اقلیم و هنر ایتالیا از یک سو ، و اقلیم و هنرهای ممالک سافل^{۱۱} از سوی دیگر ، ما را بر آن می دارد که انتظار داشته باشیم در کشوری مانند ایران وضوح و دقت از خصوصیات تفکر و هنر مردم آن باشد . و در واقع هنر ایران در تمام طول تاریخ خود از روشنی و دقت برخوردار بوده است . ابهام و تاریکی همواره مخالف طبع و ذوق ایرانیان بوده و بی قید و بندترین اندیشه ها و خیالات هنرمندان و شاعران ایران همیشه قابل فهم ، و مشخص بوده است . تباین میان معماری اقلیم های سرد و تیره شمالی و اقلیم های مناطق گرم ، خشک و بسیار روشن ، معلوم همگان است ؛ و معماری ایرانی ناگزیر بوده است به عوامل و وسائل گوناگون توسل جوید تا از اثر نور ، که غالباً چنان شدید است که به نظر مانند آهنی تفته و ملموس می آید ، بکاهد .

منابع طبیعی

وغزال، شیر و پلنگ، گاو و گراز و در اینجا از انواع گوناگون پرندگان سخنی نمی‌گوئیم - همواره جزء لازم و انفکاک‌ناپذیر هنر ایران، از آغاز پیدایش خود تا بحال، بوده است. این حیوانات مانوس و نیز خصوصیت نبردها و سمبولیزم آن بدان حد مورد توجه هنرمندان بود که یک هنر حیوان‌سازی دلبذیر را پدید آورد که از هنر سایر مناطقی که حیواناتی (Fauna) متفاوت داشتند، متمایز بود.

گیاهان سرزمین ایران، که در محیط طبیعی خود بسیار دراماتیک است، در ایرانیان عشقی پر شور و عارفانه به گل و گیاه پدید آورد که به‌صورت و درجات گوناگون، موضوع اصلی و در واقع لازمه اکثر هنرهای تزئینی ایرانیان قرار گرفت. از قبیل درختان انار دوره ماقبل هخامنشی، و درخت‌های رزمی عصر ساسانی و نیز گل‌های قراوان و از لحاظ گیاه‌شناسی تمام و کامل عصر صفویه.

گذشته از این، عوامل جغرافیایی از قبیل خصوصیات اقلیمی و منابع طبیعی که هر یک به‌تنهایی نیرویی بالقوه‌اند پس از ترکیب با یکدیگر، تأثیری اجتناب‌ناپذیر پدید می‌آورند. در حدیثت، دست‌کم تا حدودی، انسان فقط به‌موهبت این عوامل موجودیت دارد. هرگاه رادهای بازرگانی مسدود شوند، اقلیم زیاده طاقت فرسا گردد، و منابع طبیعی پایان پذیرند، پیشرفته‌ترین تمدن‌ها نیز مضمحل خواهد شد. با این حال، این نیروهای طبیعی غالباً سودمند و سازنده‌اند، و نه فقط تمدن را برپا نگاه می‌دارند، بلکه ویرانی‌ها و مضائب جنگ و سوءتدبیر

بنظر می‌رسد که منابع طبیعی تأثیری مشخص‌تر بر هنرها داشته باشند. به این جهت، در ایران صناعات هنری ارتباط نزدیکی با مواد خام موجود داشتند. بافتن فرش در جاهایی رونق گرفت که پشم خوب، آب خوب و رنگ‌های مرغوب به‌وفور یافت می‌شد. مرغوبیت سفالینه کاشان را تا درجای می‌توان معلول وجود مواد و مصالح مورد لزوم دانست، و فندان کائولین (خاک چینی) مانع از آن شده که کوشش اهالی کاشان در تقلید چینی‌سازی به شیوه مردم چین به‌ثمر برسد؛ و بدین ترتیب هنر سرامیک‌سازی ایرانی را به مسیرهایی سوق داد که با آنچه در ابتدا مورد نظر هنرمندان بود تفاوت فاحش داشت. ابریشم بافی در مناطقی مانند اصفهان، یزد و کاشان که محل‌های مناسبی برای پرورش کرم ابریشم بودند، به‌عالی‌ترین مراحل پیشرفت خود رسید، و ظریف‌ترین کنده‌کاری‌ها از ایالات سواحل بحر خزر، که پوشیده از جنگل‌اند، به‌دست می‌آمد. حتی تالار گوه‌گونگ مینیاتورهای ایران به دلیل وجود رنگ‌های معدنی، که درخشان‌اند و رنگی‌ناب دارند، میسر گردید.

مضمون‌ها

علاوه بر این، محیط طبیعی، مضمون‌ها و مایه‌های هنری را فراهم می‌سازد. من‌باب مثال، نقش کوهها بر قدیم‌ترین آلات سفالی مبین آن است که انسان ابتدایی عمیقاً تحت تأثیر خصوصیات جغرافیایی محل زندگی خود بوده است. بزکوهی

دولت‌ها را نیز جبران می‌کنند : منطقه خراسان ، که بر اثر یورش‌های مغول‌ها و تیموریان چنان منهدم شد که هیچ جامعه تمدنی تا آن زمان نظیرش را ندیده بود ، دیری نگذشت که به یمن الطاف طبیعت ، جمعیت و ثروت پیشین خود را دوباره به دست آورد ، در اندک زمانی برمحصول‌ترین ناحیه ایران گردید ، و در قرن پانزدهم یکباردیگر در تمام هنرها و فنون سرآمد همه نواحی این سرزمین پهناور شد . آذربایجان ، با اینکه کمتر دچار ویرانی شده بود ، به همین نهج ثابت کرده که تا چه حد منابع طبیعی می‌تواند مؤثر و اساسی باشد . مازندران ، که به بیماری مالاریا و آفت ترکمن مبتلا بود - دو پلیدهای که تقریباً از آنها گریزی نبود - به واسطه حاصلخیزی خاک خود ، در تمام طول تاریخ کشور ، پیوسته در حال ایجاد ثروت و تغذیه و ترقیه جمعیتی انبوه بوده است .

اینها ، بطورمجموع ، عتایدی است که به‌طور یافتن نیروهای اصلی در محیط طبیعی ، که به تدریج جغرافیا خوانده می‌شود و در بیان هنری مؤثر است ، ابراز شده . طبق این نظرها ، توجیه واقعاً علمی خصوصیت و تاریخ هنر ایران را در امور و واقعیات مشخصی مانند موقع جغرافیایی و میزان ثروت باران ، می‌توان یافت ، نه در عوامل مبهم و دائم‌التغییری مثل عواطف و آرمان‌های بشری .

سفسطه‌های مربوط به جبر جغرافیایی

ظاهراً همه این ملاحظات پذیرفتنی است اما برخی از آنها تا حدی صحیح و بعضی نکلی ستیم‌اند؛

و تمام آنها به یک بررسی انتقادی نیازمندند . این نظر ، که انسان تا حد زیادی ، ساخته محیط و محصول ماشین جهانی است ، بر اثر کوشش برای تطبیق روش علمی بر پدیده‌های فرهنگی در اواخر قرن نوزدهم ، مورد توجه فراوان قرار گرفت . ناتورالیست‌های احساساتی ، که بیانات پارسایانه‌شان در باره انسان به عنوان فرزند طبیعت ، بر نظریات متضادی که بین دو قطب جبر عادی و وحدت وجود نوسان داشت ، حجاب می‌کشید ، بر نظر فوق جاشنی زدند و ماکولشی نمودند . همه این دیدها ، خواه علمی ، خواه شعرا نه و خواه عامه‌پسند ، در یک نکته مشترک بودند و آن تخفیف نقش انسان در جهان ، انکار توانایی او در تلاش اصیل یا اثربخش ، و استاد تمسبت امور بشری به هر چه و هر جا بدجز ذهن انسان بود . نظر مزبور هم در اصل و هم در عمل منتفی برخطا ، و از لحاظ علمی و فلسفی نادرست است ، و هر بسیاری از موارد ماهیت هنر و سیر آن را دیگرگون جلوه می‌دهد .

ممکن است محیط طبیعی محدودیت‌هایی بر هنر تحمیل کند ، به نحوی از انحاء محرک و موجب نوعی آفرینش هنری گردد ، باعث ایجاد بسیاری از فرست‌ها ، مواد و مصالح و اندیشه‌ها شود ، لیکن واکنش خاصی را تحمیل یا پیش‌بینی نمی‌کند . می‌توان مواهب طبیعت را پذیرفت یا نادیده گرفت ، موانع آنرا دور زد ، و از مبارز طلبیش دوری گردید یا به طرق مختلف با آن مقابله کرد . در حقیقت ، نحوه پاسخ به عوامل جغرافیایی است که خصوصیت یک فرهنگ ، و لذا کیفیت هنرهای آنرا ، تعیین

می‌کند. محرکی واحد در گروه‌های مختلف اجتماعی اثراتی متفاوت دارد، و بدین ترتیب هنرهایی را می‌آفریند که بدیع‌اند و غیرقابل پیش‌بینی.

درست است که در یک فرهنگ پیشرفته نحوهٔ مقابلهٔ آدمیان با دشواری‌ها و استفاده از فرصت‌های جهان اطراف، خود تا حدودی توسط سنت‌ها و گرایش‌های جامعه‌ای که در آن پرورش یافته‌اند معین می‌گردند، تأثیر و تأثری متقابل و سیری دوری (Cyclical) در کار است؛ اما این سیر، یعنی وضع و نتیجه یا «علت» و «معلول» جعلگی در بستر سنت تاریخ فرهنگ جریان دارد. اینها جنبه‌های تکاملی دنیای هوشمندانهٔ آفریدهٔ انسان‌اند. فشار خارجی تصادفی و استثنائی است. تطور تمدن بطور اعم و هنر بطور اخص، فعالیت‌هایی انسانی و ناظر به هدف هستند، نه پدیده‌هایی که بر حسب جبر اقتصادی و طبیعی بر آن تحمیل شده‌باشند.

بسیاری از نظراتی که معمولاً به جبر جغرافیایی اسناد داده می‌شوند، در حقیقت قلب واقعیاتند. این عقیده که محیط‌های مشابه فرهنگ‌های مشابهی پدید می‌آورند صحیح نیست، بلکه غالباً عکس آن صادق است. سلسله جبال آند در شیلی و کوه‌های سیرا در کالیفرنیا وجوه تشابه متعددی دارند، ولی فرهنگ‌های این دو حوزه چندان مشابه یکدیگر نیستند. خصوصیت و اوضاع طبیعی دره‌ها و رودهای عظیم چین‌وهند از بسیاری جهات با یکدیگر انطباق دارند، اما بجز در چند مورد کم‌اهمیت، هنرهای مناطق مزبور با یکدیگر اشتراکی ندارند؛ و هرگاه فرهنگ‌های کوهستانی با فرهنگ‌های دره و جلگه

تباين بارز داشته باشند، وقتی که تطور می‌یابند، به‌تخصص کامل می‌رسند، فرهنگ‌های مناطق کوهستانی خود با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند، و این اختلاف در تمدن‌های دره‌های بزرگ حتی بیشتر است.

درست است که وجود و وفور مصالحی که برای هنرها لازم است به‌بیشترت هنر مدد می‌رساند، اما اینکه میان آن دو ارتباطی ضروری وجود دارد، فرض باطلی است. پشم، آب و گیاهان رنگی در بسیاری از نقاط جهان یافت می‌شوند ولی موجب بافتن فرش‌های زیبا نمی‌گردند. خاک رس هم‌جا موجود است، اما بخودی خود به قالب منور زیبای سرامیک در نمی‌آید. در مناطقی نیز که سفالگری هنری پدید آمده، با وجود تشابه نوع خاک، نتیجه کار با یکدیگر تفاوت نمایان دارد. ابریشم خامی که در چین، ایران و فرانسه رشته می‌شود از یکدیگر قابل تمیز نیست، اما پارچه‌هایی که از کارگاه‌های این کشورها به دست می‌آید، بکلی از هم متمایزند.

همچنین موجود بودن مواد و مصالح بالضروره موجب پیشرفت حرفه و صنعتی نمی‌شود. کنان گیاهی است که در تمام مناطق بین خلیج فارس و بحر خزر و دریای سیاه می‌روید و برای گرفتن روغن بزرک از آن استفاده می‌شود، ولی با اینکه پارچه کنانی بطور قطع ناشناخته نبوده است، هرگز اهمیت چندانی کسب نکرده است. در واقع، حتی وفور ماده‌ای که عمداً کشت و پرورش داده می‌شود الزاماً مایهٔ توسعه و تکامل متناسب حرفه وابسته بدان ماده نمی‌گردد، چه گیلان محتملاً قدیم‌ترین منطقهٔ پرورش کرم ابریشم در تمام شاهنشاهی ایران

و هنر و زندگی
۵

است و اگرچه انواع ساده تر قماش ابریشمی در آن ایالت بسیار بافته می شد ، مرکز عمده اطلس های پرتفش و نگار نبود ، و تا آنجا که می دانیم بجز یک استاد چیره دست کسی دیگر از آنجا بر نخاست .

برعکس ، ساختن برخی اشیاء از عوادی که به دست آوردنشان دشوار بود ، پیشرفت های هنرمندان و نمایانی کرد . نقره آلات عهد ساسانی در نوع خود بی مانند بودند ، در حالی که بنا بر گفته حمدالله مستوفی در کتاب «تذکره القلوب» در ایران فقط یک معدن نقره (در شهر ری) وجود داشت ، و تازه تولید این معدن به زحمت دخل و خرج می کرد . این حوقل از معدن نقره نائین و غور در خراسان (در افغانستان فعلی) سخن می گوید .
 Le Strange^{۱۱} می گوید که در سیستان از معدنی مهم در قرون وسطی ، و شاید حتی پیش از آن استفاده می شد . معهدا ، تولید نقره در سیستان به هیچ وجه با مقادیر هنگفت وسایل و ادوات نقره که سیمگران ساسانی به هنرمندی تمام ساخته بودند ، متناسب نبود . موجود بودن مواد خام ، خواه طبیعی خواه مصنوعی ، ممکن است حرفه مربوط را ایجاد کند و یا نکند . از سوی دیگر ، ممکن است حرفه ای بدون استفاده از مواد خام محلی ، به اوج پیشرفت خود برسد . برخی از شاهان که از هنرها و صنایع حمایت می کردند ، هنرمندان و صنعتگران و وسایل و مواد کارشان را از چهار گوشه کشور در جایی گرد می آوردند و با اعمال اراده شخصی و قدرت سیاسی و کمک اقتصادی بر محدودیت های محیط فائق می آمدند .

القائمی که جانوران و گیاهان هنرمندان در کارهای هنری عرضه می کنند صرفاً جنبه یادآوری و اشاره دارند که ممکن است مورد پسند هنرمندان و صنعتگران قرار گیرند و یا نادیده گرفته شوند . شیر ، هم در آثار هنری خاور دور ظاهر می شود

و هم در ممالک اروپا ، اما این حیوان ، بومی هیچیک از این مناطق نیست . در طبیعت به ازدهای مهیب وجود دارد و نه هیولاهای بالدار ، و نه آن همه جانوران شگفتی آوری که طراحان ایرانی را در تمام ادوار مجذوب و شیفته خود ساخته اند . همین مطلب عیناً در مورد گیاهان نیز صادق است . در قرن چهاردهم ، نیلوفر آبی طرح رایج در نقوش گیاهی از مدیترانه تا اقیانوس آرام بود ، گرچه در نواحی وسیعی از این حوزه ، نیلوفر آبی نمی روئید ، و طرحی که اکثر هنرمندان و صنعتگران اختیار کرده بودند جنبه هنری داشت ، نه منشأ طبیعی . هنر گیاهی (نقش گل و گیاه) ایران ، مخصوصاً قبل از عهد شاه عباس اول ، تا اندازه زیادی جنبه ذهنی و اختراعی داشت . نقوش اسلیمی مخلوق تخیل است . جستجو در طبیعت برای یافتن اصل برگ ها و خطوط درهم و ظریف اینگونه طرح های تزئینی ایرانی در قرون وسطی به کلی عیب خواهد بود ، و بسیاری از گل و بوته های طرح های اسلیمی بدون پیروی از شیوه شبیه سازی ساخته شده اند ، یعنی همانگونه که یک قطعه موسیقی ساخته می شود .

غلبه انسان بر عوامل جغرافیایی

بدون تردید انسان قربانی دست و پا بسته نیروهای

خارجی نیست ، و نیز فرهنگ بشری نمی تواند مولود طبیعت بمعنی محدود کلمه باشد . اگر جغرافیا آدمی را می سازد ، آدمی نیز جغرافیا را می سازد ، چه از ادوار ماقبل تاریخ به طرق مختلف طبیعت را ناگزیر به اطاعت از خود کرده ، در کارهای آن دست برده ، و اراده اش را بر عظیم ترین و خیره سرترین واقعیات آن تحمیل کرده است .

در این قبیل فنون ایرانیان زود دست بکار زدند و کار آمد شدند . شاهان هخامنشی شاهزادهای بسیار خوب ساختند و سیستم سریع نامدرسانی را به وجود آوردند که به حق ، هرودوت را متعجب ساخت ، زیرا با این وسائل ارتباطی ، امپراتوری پهناور ایران بیک واحد سیاسی مبدل گردید و این واحد پایدار ماند . اما این توفیق شگرف و پرافتخار که برای ادوار بعدی نتایج ثمربخش داشت ، چیزی بود محصول فکر و دست آدمی و به هیچ روی زاده طبیعت نبود .

در زمانی بسیار دور ، ساکنان فلات ایران دریافتند که چگونه با کمبود آب به مبارزه برخیزند و این مبارزه را با ایجاد آب انبارهای بزرگ و احداث قنات ، که آب را از تیخیر محفوظ می دارد ، به پایان بردند . به برکت این تدابیر ، پیمودن کویر دهشتناک مرکزی ایران ، که یکی از خطرناک ترین صحاری جهان است ، لااقل از قرن نهم میلادی امکان پذیر گردید ، بدین معنی که در هر منزلی منبع های آب و یا آب انبارهای گنبدی ساخته شد که مسیر راه را مشخص می نمود^{۱۲} . همچنین ، سدها و ترعه هایی که استادانه احداث شده بود ، مناطق وسیعی را

زیرکشت و زرع آورد و خشکی طاقت فرسای اقلیم را با هوایی مطبوع و مرطوب ، معتدل نمود .

بدین ترتیب ، نیات و اراده انسانی خود به صورت عامل جغرافیایی در می آید ، و در برخورد بین اراده انسان و طبیعت ، اگر بتوان چنین گفت ، انسانی که در ایران زیست می کرد غالباً پیروز بود . با این همه ، طبیعت این انسان را که برای استقلال و بی نیازی مجاهده ای محسمانه به عمل می آورد در چنگال خود داشت . از این حیث ، ایران بدون هیچ مورد استثنایی يك « فرهنگ حاشیه کوهستان » باقی مانده است زیرا که ساکنانش به آب متکی هستند ، و در فلات مرکزی تنها در جوار کوهستان می توان آب داشت . حتی طولانی ترین قنات ها را نمی توان مسافت زیادی از پای کوهساران تا دل بیابان پیش برد . کوهستان برای آبادی های مهمی که در دامنه آن به وجود آمده ، به منزله شاهرگ است .

از این رو ، رابطه متقابل بین اقلیم و زمین از یک سو ، و فرهنگ پرورش یافته در آن از سوی دیگر ، هر چه و به هر کیفیت باشد بطور قطع نمی تواند رابطه ساده علت و معلولی بشمار آید . بنای تمدن بر جریان مبارزخواهی و پاسخ است . مبارزخواهی مداوم و مکرر با پاسخ های متفاوت . و این جریانی است که واقعیات سخت و خش آنرا مشروط می سازد ، اما انسان با قصد و هدف آنها را تحت اختیار در می آورد^{۱۳} . این مسأله بسیار غامض است و عواملی قاطع و مؤثر ، آن را پیچیده و مبهم می سازند ، به نحوی که حتی نظرات استوار در این زمینه ، از تبیین آن عاجز است و باید منتظر بررسی کامل تر تاریخ فرهنگ بود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
موسسه تخصصی زبان

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳

مع الوصف ، تاریخ فرهنگ ایران صورت های مختلفی از این مسأله ، و شواهد روشنی برای حل آن ، عرضه می دارد . کشور ایران از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح دارای فرهنگی خلاق بوده و این فرهنگ نه تنها پایدار مانده بلکه طی صدها سال مداوم خود را حفظ کرده است ، و در این رهگذر دوره های متوالی ای پدید آورده که در هر يك از آنها نیروی خلاقه به اوج قله های جدیدی عروج کرده است . طرفه اینجاست که این پایداری و مداوم و این سر برافراشتهای مکرر و شکوهمند فرهنگ ، با وجود مصائب بی دریی اعم از طبیعی یا سیاسی ، که هر يك از آنها می توانست فرهنگ کم مایه تری را بکلی از عرصه گیتی محو کند ، صورت گرفته است . بدفعات و به کرات ایران از میان سوگ و خاکستر خود قد برافراشته ، منابع پراکنده و نقصان یافته خود را گرد آورده ، و نه فقط مقام پیشین را بدست آورده بلکه به ابداع و آفرینش تازه ای توفیق یافته است . این امر چگونه میسر بوده است ؟ در وجود این مردم یا محیط آنها چه عنصر و مایه ای بوده که توانسته اند نه تنها این قبیل بلایا را از سر بگذرانند بلکه به بازسازی و بازآفرینی نیز بپردازند ؟

این یکی از جالبترین مسائل تاریخ فرهنگ است ، که غالباً مطرح شده ، لیکن کاملاً حل نشده است . زمانی چنین گمان می رفت که کافی است اینگونه استعداد بقاء را به موهبت طبیعی ، به نوعی نبوغ ژنادی و صف ناپذیر نسبت دهیم ، اما توانایی های خداداد که از پیش توفیق يك قوم را معین کند ، افسانه بی اعتباری است . چرا ایران که کرامت با انهدام

و اضمحلال مواجه بوده ، حیات خود را حفظ کرده ، نیرومندتر شده ، و هنرهای خود را پیوسته احیاء کرده است ؟ آیا بقاء این کشور مدیون خصال سرزندگی ، ابتکار و هوشمندی خلاقه ای نبود که موجب شد ساکنان اولیه و دور فلات ایران در کشاورزی سرآمد دیگران باشند ، و تمدنی پدید آورند که کم مانند باشد ؟ ولی چرا ساکنان فلات از چنین خصالی برخوردار بودند ؟

محیط مساعد ایران

باسخی واضح و محتملاً درست به سؤال فوق ممکن است این باشد که ایران من حیث المجموع محیطی مناسب برای پرورش نیروی سازنده است . در جایی که زندگی بسیار طاقت فرساست ، همه نیرو و توانایی آدمی فقط صرف بقاء نوع می شود ، و نمی تواند ، که توانسته اند با صرف مداوم همه نیرو و استعداد خویش در حد بخور و نمیر خود را از اضمحلال حفظ کنند ، هیچ فرصت و توان و یا امیدي ندارند که فرهنگشان را رشد دهند و کمال بخشند ، البته موقعی هم که زندگی سهل و راحت است ، انگیزه کافی برای تلاش وجود ندارد و در نتیجه مردم دچار سستی می شوند . هر گاه با دراز کردن دست بتوان شکم را سیر کرد ، هر گاه مطبوع بودن هوا ، پوشاک آدم را به تنبوشی ستار عورت تقلیل دهد ، و مسکن و مأوی فقط جایی برای خلوت کردن باشد ، استعداد آفرینندگی عاطل می ماند و از بین می رود . حتی اگر نعمت بی قیاس نباشد ، و فقط

فراوانی باشد و زندگی نه زیاده دشوار ، ارزش‌هایی غیرانتفاعی پدید خواهد آمد ولی همیشه در معرض آنند که قالبی و متحجر شوند و ، چنانکه در برخی از دوره‌های فرهنگ مصر به ظهور رسید ، گرفتار صور فرهنگی یکنواخت ، تکراری و غیرخلاق گردند .

شرایط عمده انحطاط زیستی (بیولوژیک) عبارتند از فراوانی آذوقه ، احساس ایمنی و تن آسانی مفراط ، و همه اینها در همه نقاط ایران موجود بوده و یا دست کم درجه آنها چندان قابل اعتناء نبوده است . انسان باید نیروی بیش از حداقل داشته باشد تا بتواند به جستجوی چیزی سواى نیازهای روزمره خود برخیزد ، ولی از سوی دیگر تفکر و در نتیجه کلیه فعالیت‌های عالی خلاقه ، پاسخی است به نیاز و احتیاج ، ولذا در شرایط نامساعد برانگیخته می‌شود . بشرط آنکه این شرایط تحمل‌ناپذیر نباشد . شکمبارگی ، پرخوری ، بطالت و سستی ، جنگلی راه مسرت بخشی است اما به سوی تباهی و سیه‌روزی ؛ و اعتدال اوضاع و احوال هم برای فرد و هم برای نوع باعث فعالیت ، سرزندگی و کامیابی است . ایران در مجموع دارای همین شرایط متعادل است که در آنجا تلاش بی‌یاداش نمی‌ماند . بدین معنی که همه استعدادها ، منجمله استعداد سازش با محیط و رشد ، بحد تام بکار می‌افتد .

درباره اینکه آیا اقلیم در این سرزندگی پایدار دخالت داشته است یا نه ، نظر قاطعی نمی‌توان ابراز کرد زیرا که اکثر نظرهایی که درباره اثرات اقلیم بر وضع بشر بیان شده مسأله را کاملاً حل نکرده

است . اثر غائی تشعشع شدید خورشید را بر فلات ایران ، که بعلت عرض جغرافیایی ، ارتفاع ، و قوت رطوبت هوای آن است ، با معلومات کنونی بشر نمی‌توان اندازه گرفت ، اما در مورد اثرات مطلوب و برانگیزنده فوریش جای هیچ شک نیست . نیز ، تابش آفتاب محتملاً خطر امراض عفونی را کاهش می‌دهد ، زیرا که برای اکثر باکتری‌های مضر شرایط نامساعدی فراهم می‌آورد . علی‌الظاهر امراض ناشی از کثافت در ایران کمتر ، از مثلاً دشتهای بین‌النهرین ، بوده است ، و بندرت می‌شویم که با طاعون فراگیر ، که قسمت اعظم کشورهای دیگر را کرازا به نیستی کشانده است ، به ایران حمله برده باشد . بنا بر این ، این جنبه منفی اقلیمی ایران ، خود مزیتی بشمار می‌رود . لیکن این موضوع را ، که درجه ارتفاع زمین ، مقدار رطوبت و تابش آفتاب در عرض يك سال در دوره‌ای طولانی ، تا چه حد برانگیزنده نیرو و فعالیت است ، هنوز نمی‌توان معلوم نگاهت . هر کم ایران امروز برویهم شخصیتی جلاله و سرزنده دارند . آدم‌هایی هستند چابک ، حساس ، پرشور ، و نه فقط مشتاق ، بلکه حریص تازگی ، اما همین که تازگی لطف خود را از دست داد ، هایه توجه و دقت آنان نیز خشک می‌شود و مجاهده و جستجو را رها می‌کنند . با این وصف ، این نقص ممکن است بیشتر مبنای فرهنگی داشته باشد تا عادی ، چرا که سپاهیان مظفر شاهان هخامنشی و ساسانی استعداد شایانی در تحمل و استقامت از خود بروز دادند .

تأثیر اقلیم بر هنر

اقلیم، برغم مبالغه‌ها و سوء تعبیرهایی که درباره نقش آن در هنر شده، واقعاً از يك لحاظ تأثیر عمیقی در هنر ایران و در واقع قسمت اعظم غرب آسیا، داشته است. از ادوار ماقبل تاریخی تا زمان حال زندگی در فلات ایران همواره از وضع اقلیم متأثر بوده است. پانهادن بشر به مرحله تمدن و آغاز استیلای وی بر کشت و برداشت محصولات فصلی، گرچه ایمنی و منابع بیشتری در اختیارش نهاد، استعارش را به‌تکاء بر الطاف طبیعت بیشتر کرد. تغییر مختصری که در میزان نزول باران پیش می‌آمد، ممکن بود مؤدی به مسکنت، دهشت، و مرگی شود که از آنچه در ادوار قبلی گریانش را می‌گرفتند دورانی که از شکار معیشت می‌کرد - سهمگین‌تر باشد. دیگر بشر از آسمان استمداد می‌کرد و پاسخ آسمان نیز غالباً از سر بلهوسی، و گاه نیز با برکت همراه بود. آسمان اراده خودگامه‌ای بود که می‌بخشید یا امساک می‌کرد، و انسان باز مانند دوره شکارگری که می‌کوشید از طریق جادو قوت لامبوس خود را تأمین کند، احساس می‌کرد که باید برای رفع این نیاز مبرم، نیروهای مرموزی را که صاحب اختیار مرگ و زندگی بودند، مرئی و قابل کنترل نماید. نیاز، مبرم بود و متواتر، و استمداد از ابر و خورشید برای همکاری همان اهمیت را داشت که کشت گیاه و درختکاری. نازائی و فزندان باروری، درزن، حیوانات ماده، و در مزارعی که انسان با مشقت بسیار به کشت و زرعشان می‌پرداخت، نثرین محسوب می‌شد. باروری، احسان و عنایتی متعادل،

نیازی روزمره، و تحفه خدایان بود.

باز در اینجا وحشت و تشویشی نامشخص از نیروهای عظیم مرموز وجود داشت و این نیاز به شدت احساس می‌شد که آدمی باید به نحوی با آنها ارتباط ثمربخش برقرار کند. این نیروها را می‌باید صاحب شخصیت کرد، بدانها مسکن و نام داد تا شاید مساعد و همراه شوند. در ابتدا نیروهای مزبور به صورت سمبل‌های انتزاعی بر روی مهرها و ادوات سفالی، تاشیانه منتقوش می‌شدند و به صورت اشکال هندسی درحقی بودند و مفهوم مشخصی را نمی‌رساندند. سپس تصویر رمزی گیاهان این نیاز را برآورد، و بعد تجسم حیوانات که روز بروز نقش مهم‌تری در کیش ابتدایی و در هنرهایی که خادم آن بودند، ایفاء می‌کردند؛ و بالاخره خدایان انسان‌شکلی قدم به عرصه نهادند - که نخست نیمه‌انسان و نیمه‌حیوان بودند، و سپس شخصیتی کاملاً از آن خود یافتند - گوا اینکه شبیه‌سازی همواره در ایران امر نادری بوده است، مگر در مورد الهه باروری، که چهره آن بر تعداد بی‌شماری از اشیاء سفالی نقش شده است و تمامی ارباب انواع مهم، به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم، با باروری رمه و زمین ارتباط داشتند. مضمون باروری در حیات مردم فلات، همواره اهمیت اساسی داشته و انواع فورمهای هنری که ساکنان فلات برای نمایاندن این اصل ابداع کردند، اشکال و موتیف‌هایی به وجود آورد که در تمام دوره تاریخ هنر ایران پایدار ماند. تمامی نقاشی‌های مربوط به فراوانی گل و گیاه، درختان مختلف، ستایش باغ و گلستان، پرستش شاعرانه گل، که

ز قدیم ترین ایام تا کنون بر هنرهای تزئینی و شبیه سازی ستیلا داشته است ، جنبه هایی از استغاثه به درگاه خدایان برای ارزانی داشتن رزق و معاش است .

متدرجاً که جمعیت از حیث بلوغ فکری و ذوقی راه تکامل پیمود ، نیروهای ابتدایی کثرت یافتند . آسمان ماوای خدایان نیرومند گردید . تا انقراض سلسله ساسانیان ، آسمان خداوندگار و سرآمد همه بود ، و خورشید ، که برادر ناتنی «آسمان - خدا» بود و به اعتقاد عامه مردم اهمیتی تقریباً همانند آن داشت ، سرانجام به صورت مظهر ملی ایران درآمد . در نتیجه چند عامل ، که مهم تر از همه وضع جغرافیایی بود ، نحوه تفکر خاصی مستقر و قوام پذیرفت ، تصویر بردازی و شمایل نگاری ظریفی تکامل یافت ، و اشکال و صورت تزئینی استوار گردید و سمبل ها ، مانند زبانی مشترک ، قالب ثابت بخود گرفتند . از آنجا که همه اینها زائیده شوق و عشق و رنج و تعب بودند ، عواطفی عمیق ، هاله وار آنها را احاطه کرد و همین ضامن ثبات و قدرت و تجدید آنها شد و طراوت و جلایی به آنها بخشید که هرگز در اثر آشنائی و تماس دائمی مردم با آنها پژمرده نگردید و از لطفشان کاسته نشد ، حقیقت امر آن است که باروری مفهوم فائق و رایج هنر ایرانی است ، و اهمیت این اندیشه اساساً معلول شرایط جغرافیایی و اقلیمی است .

شرایط مساعد برای بی نیازی و تشخیص

بنظر می آید که پارهای از شرایط جغرافیایی به تداوم فرهنگ ایران بطرفی خاصی کمک کرده

است . از کل مساحت ایران کنونی که در حدود $1/6$ تا $1/8$ میلیون کیلومتر مربع است ، که کانون یا هسته اصلی گسترش امپراتوری بوده و تقریباً همواره در داخل خود وحدتی را حفظ کرده ، قسمت قابل ملاحظه ای تشکیل شده است از مناطق پهناوری شبیه منطقه آلپ ، چین خوردگیهای متوالی ، با دره هایی در پیرامون این ارتفاعات ، و بیابانهایی که محصور در میان آنهاست . این چین خوردگیها در حاشیه کشور ارتفاعی بلند دارند ، به نحوی که سرزمین ایران با باروئی عظیم و استوار ، که در تمام اطراف آن مگر در یک طرف ، تشکیل استحکاماتی طبیعی داده ، محصور شده است . طرفی که بی حفاظ است ، گوشه جنوب شرقی بحر خزر است ، که دره های گرگان و اترک سلسله جبال را می شکافند و به دشت های آسیای مرکزی راه می گشایند . بعلاوه ، در داخل این حصار کوهستانی ، کشور ایران توانسته است با یک سطح زندگی بالا کاملاً قائم بالذات باشد . وفور حیوانات وحشی ، که گرچه از بعضی جهات و خاصه برای گله داری مایه نگرانی بوده ، به مردم این سرزمین که شکارگرانی ورزیده بوده اند ، فایده ها رسانده است . چراگاه و مراتع خوب همواره در ایران وجود داشته ، و رمه ها از دیرباز پشم مرغوب و گوشت خوب داده اند . مراتع کشت نشده ، بویژه چمنزارهای وسیع زاگرس در دایره غربی سلسله جبال ، در آغاز نخستین هزاره قبل از میلاد ، و به احتمال قوی قرن ها قبل از آن ، به عنوان بهترین محل پرورش اسب مورد استفاده بوده است . دره های حاصلخیز ، که از آب برف های سنگین کوهستان

مشروب می‌شود ، هزاران سال محصولات مختلف کشاورزی اعم از حبوبات و غلات و حیثی‌کاری تولید نموده است . گیاهان الیافدار ، مخصوصاً پنبه ، در مناطق گوناگون کشت می‌شد و مورد استفاده قرار می‌گرفت . از هزاره چهارم قبل از میلاد بافت کتان در عیلام رواج داشته است . اندک زمانی پس از آوردن کرم ابریشم به غرب آسیا (قرن ششم میلادی) تربیت آن ، بالاخص در گیلان ، رونق گرفت و بعدها نیز در مناطق پر آب مرکز فلات رواج یافت . کلیه گیاهان رنگی لازم برای نساجی ، بومی بودند . برخی از صنایع کشاورزی ، مانند تولید شکر در عصر ساسانیان در خوزستان ، پیشرفت شایانی کرده بود .

معدن سنگ‌های ساختمانی در ایران فراوان است ، خاکرس برای خشت و آجر و نیز کوزه‌گری در همه جا یافت می‌شود ، و جنگل‌های شمال ، که با وجود دوری از فلات قابل دسترسی و استفاده است ، منبع پایان‌ناپذیری برای تهیه الطواره است . لازم به تذکار نیست که در ادوار قدیم‌تر در سایر نقاط ایران ، خاصه در دوره‌های جنوب غربی ایران ، جنگل‌های انبوهی وجود داشته است . حتی برای ساختن آلات جنگی و خانگی بطور عمده از گوشه شمالی فلات و سواحل خزر به دست می‌آمد ، اما بعد از پیدایش ذوب و تصفیه آهن ، از سنگ آهن که در نواحی مختلف کشور وجود داشت ، استفاده فراوان می‌شد . موجودی سایر مواد معدنی لازم ، برای احتیاجات عصر ماقبل صنعتی کافی بود . بدین نحو تمدن‌هایی که پیاپی در ایران پدید آمدند ، نه فقط می‌توانستند برپای خود بایستند ، بلکه قادر

بودند که بدون احتیاج به غیر و با اتکاء به مواد و وسایل خود ، زندگی مرفه و پرتنوعی فراهم نمایند ، و نیز يك رشته صنعت و حرفه هنری به وجود آورند . این دیوارهای احاطه‌کننده کوهستانی ، همراه با شرایط کامل برای اکتفاء و اتکاء بخود که سبب جدایی جغرافیایی ایران می‌شد ، متضمن نتایج معنوی نیز بود . اوضاع و احوال مزبور محیط مساعدی برای رشد و نمای تشخیص فرهنگی ایجاد نمود که مشتمل بود بر زبان و نهادها و بسیاری از عادات تفکر و رفتار مشترك ، که موجب پاسخ و عکس‌العملی واحد به محیطی مشابه می‌شد و همین وحدت پاسخ و عکس‌العمل در مورد خطرات خارجی نیز جلوه می‌کرد . سرانجام این تشخیص فرهنگی يك ملغمه روانی بسیار نیرومند گردید که دریگانه ساختن تمام قوم مؤثر افتاد . همین تشخیص در ایجاد خصالت متمایزی که در سراسر تاریخ هنر ایران به وضوح نمایان است ، پیوسته مدد رسانده و می‌رساند . گذشته از اینها ، عوامل مذکور نه تنها دلیل وحدت فرهنگ ایران بلکه علت مداومت سنت‌های آنرا می‌باشد که سرچشمه حیات هنر ایران بشمار می‌آیند ، ایضاً و تبیین می‌کند . چنین کشوری ناگزیر تا حد زیادی به‌خود مشغول ، و لذا شدیداً به گذشته خویش واقف خواهد بود ،

شرایط مساعد برای تماس‌های خارجی

با وصف آنچه گذشت ، گرچه ایران به واسطه مرزهای طبیعی مشخص خود به صورت يك واحد وجود داشته و به واسطه محصولات داخلی به صورت

يك واحد باقی مانده ، ارتباطش با کشورهای همجوار منقطع نبوده است . شرایط جغرافیایی ایران مساعد برای « به خویش پرداختن » بوده ، بی آنکه موجب خطر درون گرایی فاج کننده ای باشد .

در مغرب ایران گذرگاهی از کردستان به دشت های بین النهرین هست ، که مسیر طبیعی يك جاده عهد باستان را که امروزه هم مورد استفاده است ، تعیین می کرد . راه طبیعی دیگری که از شرق دریاجه ارومیه (رضائیه فعلی) می گذرد ، عبور از آذربایجان را به ارمنستان و بعد قفقاز و آسیای صغیر امکان پذیر می سازد . وصول به سواحل دریای خزر به دو طریق میسر است ، یا از راه التقای قزل اوزن و سیاهرود ، و یا در منتهالیه شرقی توسط جاده ای که از شاهراه اصلی شرقی منشعب می گردد ، و این شاهراه پس از قطع هر بیروید یا به افغانستان متصل می شود و یا از طریق مرو در جهت شمال بدستیهای بزرگ راه می یابد ، در حالی که شاخه سوم همین شاهراه از مشهد در جهت جنوب بسرحدهند منتهی می گردد . راه مهم دیگری که در این اواخر چندان مورد استفاده نبوده ، هر آنکه را از طریق کرمان به بندرعباس منتقل می کند . راه های فوق ، و دور راه صعب العبور دیگر ، که یکبار از آنها از بالای خلیج فارس از محمره (خرمشهر کنونی) می گذرد و دیگری شیراز را به بوشهر متصل می کند ، گذرگاه های طبیعی و عمده خروجی را تشکیل می دهند . این راهها در تمام ادوار تاریخ طرق مواصلاتی بین ایران و سرزمین های همجوار بوده اند .

دوم آنکه ، راه های ایران شعاع هائی نبودند

که از مرکز خود ، فلات ایران ، به اطراف انشعاب یافته باشند . راه های اصلی با یکدیگر مربوط بودند و تشکیل يك شبکه مواصلاتی را می دادند ، که تنها خط ارتباطی بین خاور دور و خاور نزدیک بود . هر گونه تجارت یا مبادلات دیگر بین منطقه مدیترانه و خاور آسیا صورت می گرفت ، می باید از طریق ایران می گذشت ؛ مگر اینکه از راه طولانی دریایی ، که آنهم بعدها ممکن شد ، انجام شود ، و بنابراین ایران از جهات متعدد ، از جمله گرفتن باج راه از امتعه و کالاهای بازرگانی ، از موقعیت جغرافیایی خود منتفع می گردید ، و از این رهگذر ، پیوسته به گنجینه اندیشه ها ، سنت ها و فنون بومی خود می افزود . از این لحاظ ، چنین متدر بود که رفت و آمد و داد و ستد بین المللی از خاک ایران انجام گردد و به مردم آن بهره ها رساند .

سوم آنکه ، همین مردم خود در وضعی بودند که می خواستند از این جاده ها استفاده کنند و بدین نحو ، از اثر وای طبیعی خود بکاهند . موقعیت ایران همواره ایرانیان را وسوسه می کرد که از مرزهای خود بافراتر نهند . ایشان ، مانند کوه تئیسیمان هر جای دیگر دنیا ، از ارتفاعات امن خود به دشتهای پهناور و پر برکت اطراف می نگریستند . دره سند درست مشرق قرار داشت و دشت های بین النهرین در سمت مغرب ، و ساکنان فلات از دیرباز ناظر گرد آمدن ثروت در این سرزمینها بودند و این ثروت فاتحان را بخود می خواند . مهاجمان به این مناطق از مزیت طبیعی و جغرافیایی برخوردار بودند ، چه سرزمینی را که می خواستند بدان هجوم آورند بخوبی می دیدند

و در صورت لزوم می توانستند به آسانی واپس نشینند و در پناه دیوارهای کوهستانی خود مأمن گزینند. حال آنکه ساکنان دشت ، هرگاه درصدد تلافی برمی آمدند ، ناگزیر بودند به مجهول بتازند و در جاده های کوهستانی ناشناس و گمراه کننده تن به مخاطره بسیارند. از این رو ، ساکنان فلات از طریق مهاجرت یا حمله نظامی ، به کسرات مانند سیلی در جهت های متعدد به اطراف سرازیر شدند. بدین ترتیب فلات ایران از حیث منابع و مواد ، چه معنوی و چه هنری ، دائماً غنی گردید و تماس با چیزهای تازه و بدیع پیوسته آن را در جوش و تلاش نگاه داشت .

چهارم آنکه ، استفاده ای که مردم فلات از معابر طبیعی خود می کردند منحصر به پرورش ، تاخت و تاز ، انتقال جمعیت و حادثه جویی نبود . آنها از همان آغاز این راه های پرارزش را به عنوان طرق بازرگانی مورد استفاده قرار دادند. انگیزه ایرانیان در تجارت عبارت بود از معامله ملزومات و محصولات تخصصی ارضی و تحت الارضی و تماسی که بر اساس این محصولات پدید آمده بود ؛ یا مهارت های حرفه ای خاصشان ، از جمله در پرورش اسب و این هنری بود که آنان را تا انتها الیه آسیای باختری پیش برد و با خاور دور در تماس قرار داد . در دوره های مقدم تر مهارت فلات نشینان ایران در فنون فلزکاری نیز سبب شد که عده ای از آنان به نقاط دور دست سفر کنند و این خود نتایج بسیار مهمی ببار آورد .

عواملی که در توسعه این مبادلات اولیه دخیل بودند یکی تنوع و اهمیت نباتات اقتصادی بومی بود ،

دیگری پیدایش و تکامل مهارت استثنائی در فنون مختلف ، سوم وجود منابع نادر معدنی . گیاهان بومی پرارزشی که ایران می توانست به ممالک همجوار عرضه کند ، عبارت بودند از یونجه ، درخت مو ، چند نوع جوز (گردو ، فندق و غیره) گونه های مختلف درختان میوه و سبزیجات و محصولات نباتی مهم صنعتی مثل مازو . (بدیهی است در مراحل بعد اقوام همسایه گیاهان مزبور را بومی نمودند) . در عین حال ایران واسطه انتقال تعداد بسیاری از گیاهان به سرزمین های شرقی بود . این گیاهان ارزش اقتصادی یا فرهنگی زیادی داشتند و بومی خاک ایران نبودند . در صنایع دستی تخصصی که بعدها در تجارت بین المللی اهمیتی به دست آورد ، نساجی پیشرفت بارزی کرد و از دوره ساسانیان تا کنون انواع بسیاری از منسوجات ، از قماش پنبه ای تا فرش های زربفت ، تهیه می شده است که برای آنها در ممالک دور همواره بازاری پرسود وجود داشته است . از میان محصولات معدنی فلات ایران که در خارج بازار به دست آورد ، نخستین و مهم ترین های مس و محصولات فلزکاری گوناگونی بود که از اوایل هزاره سوم قبل از میلاد در غرب آسیا غوغا برپا کرد . کبالت ، گرچه اهمیتی کمتر داشت ، از محصولات بومی بود که موجب تماس ایرانیان با کشورهای خاور دور گردید ، چه برای بعضی از ظریف ترین رنگ های آبی سرامیک ، ضروری بود و به این جهت در خاور دور قیمت فراوان داشت ، و نیز لاجورد اصل ، که در هنرهای مختلف تزئینی مورد احتیاج بود . فیروزه ، مروارید خلیج فارس ، و سنگ سمره

منبع قابل ملاحظه ثروت و محرکی برای مبادلات بازرگانی محسوب می‌شد. ضمناً بگوئیم که هیچیک از فلزات قیمتی به مقدار زیاد در ایران یافت نشده است. ایران با داشتن این همه محصولات مختلف در اندک مدتی به صورت یک مرکز صادرات درآمد. معیناً ، صادرات ، واردات را ایجاد می‌کند ، و بدین ترتیب ایران در معرض یک نفوذ مستمر دیگر قرار داشت .

عامل پنجم آنکه ، گرچه مرز بی حفاظ شمال شرقی ، متصل به استپهای آسیای میانه ، همواره خطر بالقوه فاحشی بود وفلات را در معرض بورش های متوالی قرار می‌داد که بعضی از آنها ، بالاخص حملات نخستین مغول ها ، خرابی بی حسابی به دنبال داشت معیناً همین امر نیز بکلی بی فایده و یاداش نبود . هرگاه در دشت های بیگران آنسوی این مرزها تمدنی پیشرفته وجود داشت ، معبر گشوده شمال شرقی نیروهایی را به ایران راه می‌داد که ممکن بود بر فرهنگ آن فائق آیند و سنت هایش را درهم شکنند ، یا حتی نابود سازند . اما این مرتع های وسیع ، قنایل بیابانگردی در دامن خود پرورد که از لحاظ فرهنگی در مرزهای بالنسبه محدودی که لازمه زندگی سبار و غیر ساکن است مانده بودند ، در حالی که از لحاظ بدنی به علت زندگی بالنسبه ابتدایی خود ، بر طاقتر و قوی بنیه تر از ایرانیان بودند . از این جهت ، مهاجمانی که از این دشت ها برخاستند ، گرچه ممکن بود بهره ای به ایران برسانند ، فرهنگ بالیده و بالغی نداشتند که بر ساکنان فلات تحمیل نمایند ، بلکه توان و طاقت جسمانی فراوانی به ارمغان

آوردند که هر چند گاه يك بار تژاد ایرانی را نیرومندتر گرداند . در نتیجه ، کراراً بلیه تهاجم جای خود را به دوره های جذب فرهنگی متقابل سپرد و این امر مقدمه يك نوزائی (Renaissance) سرشار از نیرو در ایران بود .

بدین ترتیب فلات ایران به طرق متعدد از تنوع نشووناهای خارجی فایده برد و این فایده ها از آن جهت بسیار ذبیهت بود که اولاً ، سرزمین ها و اقوام و فرهنگ هایی که ایران با آنها تماس پیدا کرده بود ، گوناگون و حتی با یکدیگر متفاوت بودند و دوم آنکه تعدادی از اقوام مهاجم ، خود تمدن و فرهنگی غنی داشتند . از این حیث ، موقعیت جغرافیایی ایران برای تاریخ فرهنگی اش اهمیتی مسلم و قطعی داشت زیرا که به لحاظ موقعیت خود در قاره آسیا ، طی تاریخ طولانی خود بیش از هر منطقه و مملکت جهان ناگزیر شده بود که با سایر فرهنگ های پیشرفته در تماس باشد .

این موضوع را ، که روابط و مناسبات ماقبل تاریخی ایران از یکسو از دره سند و جنوب آسیای میانه تا آسیای صغیر و سرانجام تا جزیره کرت از سوی دیگر بسط داشته است ، به وضوح در تئابیه فراوان شمایل نگاری این مناطق می بینیم ، و این شباهت ها بحدی کامل و عمیق اند که نمی توان آنها را تصادفی دانست . اینکه در این حشر و نشر فرهنگی ، ایران بخشنده سخاوتمندی بوده است جای شک نیست ، اما در اینکه با اخذ برخی از موضوعات و مضامین ، گنجینه معارف و هنر خود را غنا بخشیده نیز شبهه نمی توان کرد . بدین ترتیب ، مفهوم الهیه باروری ،

وزیر فرهنگ
مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

که آن‌ها نام گرفت، بی‌تردید اقباسی از بین‌النهرین بود که به سلسله خدایان بومی پیوند زده شد و عاقبت نیز الهه‌ی مشابه محلی، درواسپا (Drvaspà) را تحت‌الشعاع قرار داد. و این تنها یک مثال از تأثیراتی است که ایران در هزاره‌ی اول (قبل از میلاد) پذیرفت.

با شروع عصر تاریخ، غموض روابط متقابل را دقیق‌تر می‌توان روشن کرد. در این اعصار می‌بینیم که نیروهای عظیمی از تمام جوانب، ثروت اقتصادی و فرهنگی خود را به فلات سرازیر می‌کنند. هخامنشیان از فرهنگ مادها، شرق آسیای صغیر، آشور، یونانیان متمدن ایونی و یونانوس، مصر، و حتی فرهنگ‌های شبانی شمال و شمال‌شرقی اقباساتی کردند. پارت‌ها میراث ایرانی خاصی خود را از آسیای مرکزی به همراه آوردند، ولی این میراث، دست‌کم در محافل درباری، آن‌چنان «هلنی» شده بود که تقریباً جوهر واقعیت‌های آن دست داده بود. نهضت احیاء فرهنگ ملی در دوره‌ی ساسانیان با تعصب همراه نبود و به‌اینجهت توانست از خرمن هلنیسم شرقی که از ریشه‌ی بازمانده‌ی باکتریا^{۱۴} جوانه‌زده و رشد و نما کرده بود - و رم و مصر و هند خوشه‌چینی کند، قبل از آغاز دوره‌ی اسلامی فرهنگ‌های منطقه‌ای (اگر ترکیبی نگوییم) بی‌زانس بحد کفایت تثبیت و مشخص گردیده بود که بتواند با اسلوب شاهانه‌ی اسلامی برخورد کند و لذا همراه آن به ایران نفوذ نماید. و تقریباً در همین زمان سیل مداوم مواد و مصالح، ملموس و غیر آن، که قرن‌ها از چین می‌آمد و از ایران می‌گذشت تأثیری شدید

بر جای نهاد و از اینجاست که مثلاً ظروف سفالین ایرانی به سبک «تانگ» داریم. از این تاریخ به بعد رشته‌های کثیر یک نظام سیاسی و تجاری جهانی چنان ریز و فشرده، درهم بافته می‌شوند که هر گونه تجزیه و تحلیل آن تا حد زیادی بر اساس فرض خواهد بود. بدین نحو ایران، که تنها پل موجود بین شرق و غرب بود، اندیشه‌ها، شیوه‌ها و مصالح متباین و گوناگونی را از اقصی نقاط گیتی پذیرفت و مورد استفاده قرار داد.

یکی از عوامل نیروی آفرینش این منوطه - که همواره در طی تاریخ تجدید حیات یافته - در همین واقعیت است، و نیز در همین نکته وجه دیگری از مسأله نهفته است، و آن این است که چگونه خلقت ممتاز فرهنگ‌های فلات توانسته است چنین پایدار بماند چه هر فرهنگ دیگری با تشخصی ضعیف‌تر، بی‌شک در زیر امواج پیاپی خارجی غرقه و فنا می‌شد. ممکن بود ایران فقط به صورت یک پل، یک وسیله انتقال محض، بدون خصیصه برجسته‌ای از آن خود، باقی‌ماند، لیکن به‌جهاتی که بر شمر دیدیم، جوهر اصلی فرهنگ ایران دستخوش استحاله و تباهی قرار نگرفت. بدین نحو، جغرافی در زندگی فرهنگی ایران اثری شگرف داشت و با این همه، علیرغم اوضاع جغرافیایی، ماهیت این فرهنگ از خلل و فساد محض ماند و مداومت پذیرفت.

ارزش تنوع داخلی

تجربیات ایران منحصر به روابط خارجی نبود، زیرا گرچه خاک آن از نظر سیاسی متحد بود، اما

بهیچوجه اتحاد شکل نداشت بلکه از مجموعه مناطقی که هریک خصوصیتی از آن خود داشت تشکیل می یافت. در واقع ایران بهشش ناحیه تقسیم می شود:

۱- در مرکز ایران ایالت قدیم جبال قرار دارد. این ایالت بطور عمده مرکب از یک رشته دره های واحد مانند است که با آبیاری عالی ترین شرایط را برای کشاورزی فراهم می سازند. بر اساس این امکان و موقعیت حیاتی بود که حرفه های مختلف دستی در این ناحیه به وجود آمد و توسعه یافت و مهم ترین کانون های این حرفه ها به مراکز شهری تبدیل گردید: ری و اصفهان، در درجه اول و همچنین کاشان، و در حاشیه غربی، شهر همدان.

۲- در شمال غربی، حوزه ارومیه در آذربایجان، با خصوصیات اقلیمی متفاوت، منحصراً کشاورزی حاصلخیز دیگر، منجمله نواحی پنبه خیز، را می سازد. پایتخت آن تبریز است، و مهمترین یکی از مهم ترین بازارهای غرب آسیا بود.

۳- مناطق مهم غله خیز ایران در سمت مشرقی در استان کهن خراسان قرار داشت، که از حیث محصول پنبه نیز حائز اهمیت بود، با شهرهایی که مورد احترام مردم بود، از جمله هرات، مرو، چاچ و طوس.

۴- در جنوب پنبه از محصولات عمده فارس (و تا حدودی کرمان) است، اما در این ناحیه محصولات متنوع دیگری نیز کشت می شود، که از همه مهم تر انگور است و مرکز عمده آن شیراز می باشد.

۵- دره های جنگلی مدیا^{۱۵} و عیلام باستانی، در سمت مغرب، که قسمت اعظم آن در کردستان و بخصوص خوزستان قرار داشت و لرستان، ادامه آن در جهت شمال بود.

۶- دشت های ساحلی گیلان و مازندران (سابقاً دیلم و طبرستان) که در کرانه بحر خزر واقع شده اند و دامنه های شمالی زاگرس به آنها مربوط است. سواحل عزبور که پست، گرم، مرطوب و پوشیده از جنگل های انبوه است، با سایر مناطق کوهستانی کشور چنان متفاوت است که اگر در حاشیه ایران واقع نمی شد، به احتمال قوی سرگذشت مستقلی می داشت. در مرکز ایران دشت کویر قرار دارد، که مانند دریایی پهناور و سهمنگ شمال را از جنوب و مشرق را از مغرب جدا می سازد و عامل مهمی در وجوه اختلاف داخلی ایالت هاست، معیناً موجب جدایی آنها از یکدیگر نگردید، بلکه از آن هنگام که وسایل حمل و نقل ابداع گردید و کاروان براه افتاد، مانند دریائی مرتبط کردن ایالات اطراف را ممکن ساخت.

این شش ناحیه توسط رشته کوه های داخلی یا بیابان تا حدی از یکدیگر مفروز بودند، و این امر رشد تمدن های محلی را ممکن ساخت و به تاریخ فرهنگی ایران دو خدمت مهم کرد. اولاً این عدم تجانس موجب پیدایش اسلوب های منطقه ای در حرفه های مختلف گشت، که گنجینه هنری را غنا بخشید، و عملاً میان مراکز مختلف رقابت سالمی ایجاد نمود. آنچه در کشوری بهم پیوسته تر و بدون کانون های طبیعی، ممکن بود موجب ادواری توأم

فرهنگ و زندگی

با آشوب و بی‌سوسامانی شود ، چنانکه در چند قرن اول هجری چنین شد ، در ایران ادوار فتدان تمرکز (decentralization) را به‌وجود آورد که در طول آنها تعدادی ولایت خودمختار در آبادانی منطقه خود کوشیدند و بعدها که یکپارچگی بیشتری حاصل شد در توسعه فرهنگی پرتنوع و غنی ، مؤثر افتادند .

دوم آنکه ، این انفکاک در تاریخ پر آشوب مملکت ایران واجد ارزش عمده‌ای بود ، چه هنگامی که ناحیه‌ای دچار آشفتگی و اختلال شدید می‌گردید ، ناحیه امن دیگری پیدا می‌شد که سنن و رسوم منطقه آشفته را پناه دهد . بدین ترتیب ، پس از فتح ایران به‌دست اعراب ، ولایات ساحلی بحر خزر و سنت‌های ساسانی را حفظ کردند ، به‌طوری‌که در قرون آرام‌تر بعد ، سنت‌های کهن توانستند از این نواحی دوباره به اطراف نفوذ کنند و سنت‌های رو به‌زوال مناطق تحت نفوذ اعراب را جان بخشند . همچنین ، در سیاه‌ترین دوره تسلط مغول‌ها ، ایالت فارس تا اندازه زیادی از ویرانی در امان ماند ، برای فرهنگ کهن کانونی شد تا بتواند از آنجا مسیرش را از نو ادامه دهد .

در عین حال باید اذعان داشت که تفرق نواحی نتیجه‌هایی نیز داشت ، که مانع ایجاد مسئولیت متقابل بود ، از این‌رو ، هنگامی‌که مغولان شروع به تاخت‌وتاز کردند ، سرنوشت امفهان موجب نگرانی شیراز نشد ، و خبرهایی که از تخریب مرو یا نیشابور به‌کاشان می‌رسید ، به‌تجوی از طرف اهالی دریافت می‌شد که گویی گشتار در مملکتی بیگانه

رخ داده است . شاید همدردی وجود داشت و فراوان هم بود ، اما هرگز اقدامی مؤثر صورت نگرفت . تحقق یک‌سازمان و نظام ملی مرکزی که حق حاکمیت و سلطه‌ای اثربخش و فوری تنفیذ نماید ، به‌واسطه تنوع و تفرق اوضاع جغرافیایی کشور ، همواره دشوار بوده است . ناتوانی ایران ، بصورت نیرویی واحد ، در مقاومت برضد خطر خارجی گاهی از اوقات مسبب بلبه‌هایی بود .

مع‌الوصف ، تفاوت‌های جغرافیایی و اقلیمی به‌طریق دیگری ، که گاهی نیز تا حدی غیرمنتظره بوده‌اند ، مؤدی بدتایخ ثربخش بوده است . این طرق در بیشتر دتل و اتقال در داخل کشور مدخلیت داشته‌اند . شاهان بزرگ این شیوه را رسوم کردند ؛ هخامنشیان پایتخت خود را به‌هنگام بهار در تخت جمشید ، هنگام تابستان در همدان ، و در پاییز و زمستان در شوش قرار دادند . شاهان ساسانی زمانی در تیسفون و مده‌های دیگرشان در بین‌النهرین سکونت اختیار می‌کردند و زمانی در کوشک‌ها و کاخ‌هایی که در فلات ایران و بیشتر در فارس ، داشتند . شاه‌عباس تابستان‌را در « اشرف » می‌گذرانید و شاهان قاجار ، در کردستان . ایرانیان همیشه پای در سفر داشته‌اند ، و همیشه چنین خواهند بود ، و بدین ترتیب پیوسته جریان آندیشه‌ها ، و آداب و رسوم را زنده نگهداشته‌اند .

اهمیت نسبی مناطق مختلف

اهمیت نسبی مناطق و مشخصات عمده تأثیر و نفوذ در داخل کشور در دوره‌های مختلف ، هنوز

مورد ارزیابی قرار نگرفته است. وزن سیاسی و فرهنگی یک ناحیه، و نیز خصوصیات آن، توسط منابع اقتصادی، امکانات و وسایل ارتباطات، نیروی سیاسی، و روابط خارجی آن معین می‌شود؛ روابط خارجی ممکن است کمترین اثر مستقیم را در منطقه مرکزی داشته باشد، اما می‌توان انتظار داشت که غنی‌ترین ملغمه فرهنگی، که از عناصر متباین و گوناگون، از تمام جوانب، مزج و ترکیب یافته، در آنجا دیده شود. در مرکز ایران، که ری و اصفهان بر آن استیلای فرهنگی و سیاسی دارند، باید به جستجوی تکیه‌گاهی برآمد که توازن قدرت سیاسی را تأمین کرده است. اما اینکه آیا تاریخ، این‌گونه پیش‌بینی‌های نظری را تأیید می‌کند یا نه، بحث دیگری است. فرهنگ ایران در دوره واپسین نوسنگی (قبل از عصر مفرغ) در هزاره چهارم قبل از میلاد، بلاوقه پیش‌رفت، و از اوایل قرون وسطی دیدی جهانی در آن پدید آمد که در تاریخ و فرهنگ زیباترین آثار هنری‌ای که خاورمیانه در تمام طول تاریخ خود به چشم دیده است، بالاخص در منسوجات و سفال‌سازی رنگین، انعکاس یافت؛ و در عین حال این منطقه پایدارترین مقر نیروی متمرکز سیاسی گردید، اما نقش منطقه‌ای که بعدها «جبال» نام گرفت، در دوره‌ای که از ابتدای تأسیس سلسله هخامنشیان تا انقراض سلسله ساسانیان امتداد دارد، هنوز معلوم نشده است.

آذربایجان از لحاظ باستان‌شناسی هنوز کتاب باز نشده‌ای است، اما عوامل و دلایلی چند مبین اهمیت بارز آن در میان تمامی استانها از حیث

فرهنگ‌های ماقبل تاریخی، و در واقع خاستگاه قدیم‌ترین فرهنگ‌های آسیای غربی است. بطور قطع موقعی که بررسی انجام گیرد، کلیدی برای شناخت روابط مهم میان‌کیش‌ها و هنرهای اولیه خاورمیانه، و کیش‌ها و هنرهای آسیای صغیر، و حتی فراتر از آن، جزیره کرت، به دست خواهد آمد زیرا که به مدد آن می‌توان موارد عمده و متعدد تشابه و تطابق را روشن کرد. اگر ایران بطور کلی یکی از پل‌های بزرگ جغرافیایی تاریخ باشد، آذربایجان نیز پلی فرعی است که واسطه انتقال جنبه‌هایی از تمدن آسیا به تمام منطقه مدیترانه بوده است. در طول اعصار دو راه اصلی، یکی در شمال و دیگری در جنوب، از این منطقه می‌گذشت. اما راه اول در قرون وسطی به علت وجود سلجوقیان برای مدتی مسدود بود، و این امر شاید تا حدودی باعث شد که ایالت آذربایجان تا اواخر قرن سیزدهم در تاریخ فرهنگی کشور تمام شامخی احراز نکند؛ ولی در این زمان مغولان شهر تبریز را به یک مرکز تجاری که اهمیت جهانی داشت تبدیل کردند. از این تاریخ تا قرن شانزدهم تبریز شهر باشکوهی بود، و تا مدتی یکی از بزرگ‌ترین بازارهای جهان برای محصولات داخلی و وارداتی بشمار می‌رفت. ایتالیایی‌ها، هندی‌ها، و نمایندگان تمام سرزمین‌های واسطه در بازارهای شهر، با یکدیگر معاشر و طرف دادوستد بودند.

بسیاری از محققان عقیده دارند که خراسان خاستگاه عمده ایران بود. معهذا، منظور خراسانی است بسیار پهناورتر از خراسان فعلی، که از یک سو

تا هرات و از سوی دیگر تا جنوب آسیای میانه - فراتر از مرو، تاشکند، بخارا، و سمرقند - وسعت داشت. منطقه مزبور تا زمان پارت‌ها نقش چندان بارزی در تاریخ ایران ایفاء نمی‌کند، و از این پس نیز اهمیت آن بیشتر مبتنی بر حدس و گمان است تا واقعیات زیرا که عده‌ای قائل بر این نظرند که پارت‌ها از خراسان برخاسته‌اند و فرهنگ آنها در این دیار به وجود آمده است. این نظریه با یونانی‌گرایی آشکار سلسله اشکانیان، که مثلاً در سکه‌های آنها نمایان است، ابهام بیشتری یافته است. شبهه‌ای نیست که تاریخ‌نویسان در این باب مبالغه کرده‌اند، زیرا که فرهنگ بومی علی‌القاعده در میان مردم عادی رواج دارد، و ما از زندگی این طبقات عملاً مدارک و شواهد متنی در دست نداریم. علاوه، قسمت اعظم آثار ناچیزی هم که از هنرهای «رسمی» عصر اشکانی مانده، از ایالت‌های غربی دولت پارت‌ها به دست آمده است؛ و بین‌النهرین و سوریه، پیش از آنکه پارت‌ها ظهور کنند، از فرهنگ یونانی تأثیری عمیق پذیرفته بودند. هر گاه کلاسی سیزم^{۱۶} منحنط دهاتی‌مآب، که کیفیت بارز آثار پارمانده معدود پارتی است، نمونه نوعی و نمودار تمامی فرهنگ آن دوره ایران باشد، باید گفت که بزرگ‌ترین وقفه در تاریخ فرهنگی ایران در دوره پارتی‌ها (اشکانیان) روی داده است. اگر بعد از آگاهی از همه عوامل مختلف معلوم شود که ایالت بابل که تحت استیلای شیوه فرهنگ هلنی سلوکیدها قرار داشت، در مجموع اهمیتی بیش از خراسان قدیم داشته است، آنگاه تردیدی نمی‌ماند که دوره پارتی‌ها

در شیوه فرهنگ حقیقی ایرانی وقته‌ای جدی بوده است. در اینجا توزیع جغرافیایی یک فرهنگ و جهت جریان تأثیرات خارجی، با هم می‌آمیزند و یکی از اساسی‌ترین مسائل تاریخ فرهنگی را تشکیل می‌دهند. و این مسأله در تاریخ سلسله بعدی نیز همان اهمیت فراوان را دارد، و حتی بغرنج‌تر نیز می‌شود، زیرا که باز مدارک چندان در دست نداریم. صاحب نظران عموماً بر این عقیده‌اند که به دو علت منطقه جنوبی و غربی در آن عهد اهمیت و اعتبار بیشتری داشت، و جهت جریان‌های عده تأثیر و نفوذ از غرب به شرق بود: نخست آنکه تأسیس سلسله ساسانیان متضمن عکس‌العملی علیه یونانی‌مآبی (Phil - Hellenism) اشکانیان بود، و دیگر آنکه منشأ دودمان ساسانیان فارس بود و نیز در همانجا حکومت خود را آغاز و مستقر کردند. ولیکن این وجه نظر این امر را بدیهی می‌داند که نهضت ضد اشکانی خود بخود متضمن انقطاع از تمامی فرهنگ پارتی بود. در قبال تفسیر فوق دربارۀ مسیر تحولات دوره ساسانی، شواهد انکارناپذیری مبنی بر مداومت فرهنگ از دوره پارتیان به دوره دیگر در دست است، به ویژه در مهرهای سلطنتی. بدین جهت نهضت‌های فرهنگی عهد ساسانی را نمی‌توان مشخص کرد مگر آنکه بدانیم فرهنگ پارتی تا چه حد از شرق تأثیر گرفت، و چقدر از فرهنگ پارتی در فرهنگ ساسانی برجای ماند.

شواهد مهمی که ممکن است این مسأله را روشن سازد هنگامی به دست خواهد آمد که تاریخ دقیق سفالینه‌ها و سایر آثاری که از «افراسیاب»

و منطقه حول وحوش آن بازمانده ، معلوم گردد ،
در اینجا نیز مشکل کلی چند وجه دارد که هر یک
از آنها واجد اهمیت اساسی است . من باب مثال :
آیا عناصر شمایل نگاری که در شیوه آرایش گیسو
در مجسمه های کوچک سفالی به نحو بارزی متبوه
است ، و در ایالت های « کوشانی - ساسانی » هم
همین خصوصیت را دارد ، در مناطق شرقی در دوره
پارتی نیز متداول بوده است ؟ اگر چنین باشد ،
پس باید ظاهراً منشأ محلی داشته باشند ، زیرا که
در آثار هخامنشی عناصر مزبور سابقه ندارند و این
امر حاکی از آن خواهد بود که پارتیان در کیش
ساسانی و سببولیزم آن سهم عظیمی داشته اند .
از گفته فوق نتیجه می توان گرفت که در این دو دوره
خراسان « بزرگ » اهمیتی بیش از سایر نواحی داشته
و جریان های عمده فرهنگی از شرق به غرب بوده
است . بعضی از خصوصیات جزئی آداب و رسوم
ساسانیان نیز این فرضیه را تأیید می کند ، اینکه
خراسان از اعضای مهم و پرنفوذ خانواده ایرانی
(و در واقع تمام جهان اسلام) در عهد خلفای عباسی
و ادوار بعدی بود به شهادت تاریخ سیاسی و هنوی
به ثبوت رسیده است . خراسان مهد ادبیات و پرورشگاه
بسیاری از بزرگ ترین علمای ایران بود ، و در تکامل
معماری ، خوشنویسی ، و سرامیک سازی ایران سهم
اساسی و عمده ایفا کرد .

گرچه پژوهش های بعدی ممکن است اهمیت
خراسان را در ادوار پارتی و ساسانی بیشتر نمایان
سازد ، اما این امر خللی به تمام فارس وارد نمی کند ،
فارس بود که هخامنشیان و ساسانیان را در دامن خود

پرورد ، و در همین جاست که باشکوه ترین آثار آنان
بر جای مانده است . باز در همین سرزمین بود که
یک فرهنگ بزرگ در عصر قبل از مفرغ به وجود
آمد . اما درباره اینکه در عرض چند صد سال بعد
در آنجا چه وقایعی روی داد و چه پیشرفت هایی
حاصل شد ، چیزی نمی دانیم . شکی نیست که فارس
برای ایجاد تمدنی درخشان زمینه جغرافیایی و
اقتصادی مستعدی داشت . دشت گسترده ای به طول
۲۰ کیلومتر ، که شیراز در وسط آن واقع شده ،
زمین وسیعی برای کشت غله و حبوبات است ، و غنا
و صفای باغهای شیراز ضرب المثل است . در عین حال ،
دره های کوچک تر این ایالت هم حاصلخیز است
و دامنه تپه های کم ارتفاع که شراب شیراز (باب طبع
شاعران) از آنجاها به دست می آید ، بهترین محل
تالش پروری در این منطقه از آسیاست . استان فارس
قرن های مدید به سبب منسوجات متنوع و فراوان
اشتهاری تمام داشت - که برخی از ظریفترین
و ریزبافت ترین آنها خاص این ولایت بود . مواد
خام مورد نیاز آنها نیز در محل تولید می شد . از
برخی منابع معدنی فارس از زمان های قبل از قرون
وسطی بهره برداری می شد . گذشته از اینها ، فارس
مستقیماً به خلیج فارس ، که همیشه گشتیرانی و صید
مروارید آن منبع ثروتمندی بوده است ، دسترسی داشت
و از طریق آن تأثیرات گوناگونی را اشاعه داد .

گرچه قسمت اعظم کشور تماس مستقیم یا
خلیج فارس نداشته و اکثر مراکز عمده به آسانی
به آن دسترسی ندارند ، معیناً در تاریخ اقتصادی
و فرهنگی نقش قابل ملاحظه ای داشته است . تنزل

اهمیت راه زمینی شرق آسیا، راهی که به تحکیم قدرت پارتی‌ها کمک کرده بود، و استفاده رایج از راه دریایی احتمالاً عامل بسیار مهمی در ظهور و اعتلای سلسله ساسانی بود، و این راه دریایی نه فقط امتعهٔ چینی را به ایران می‌آورد، بلکه وسیلهٔ ارتباط دیگری با هند بشمار می‌رفت. تا قرون وسطی آمدوشد و دادوستد از این راه بسیار سنگین و یکی از سرچشمه‌های گسترش دید جهانی ایرانیان بود. خلیج فارس در تاریخ خوزستان نیز غالباً عامل مهمی بود، و هنوز در برخی از جزایر خلیج آثار عیلامی کشف می‌شود. تداوم فرهنگ در هیچ‌جا به اندازهٔ خوزستان بارز نیست، و در آن، یک رشته حفاری مواد فراوانی از هزارهٔ چهارم به بعد از دل خاک بیرون کشیده است. علاوه بر این، در سراسر آن عصر، شوش به کرات اهمیت اساسی داشته و کانون مهم فرهنگی و غالباً پایتخت سیاسی بوده است. خوزستان در ارتباط خود با بقیه نواحی ایران به عنوان یک منطقه واسطه، که هم باز لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ فرهنگی به تمدن دشت‌های بین‌النهرین نزدیک است، اهمیت داشته است. دردهایی که در شمال خوزستان قرار دارند پیشرفته‌ترین تمدن ماقبل هخامنشیان یعنی تمدن مادها را (که مسلماً منشأ معماری چوبی ستون‌دار بوده است) در کنف حمایت خود قرار دادند که هنوز هم میراث آن در ایران امروز باقی مانده است.

منطقهٔ دیگر که در سوی مقابل منطقهٔ آلبی، در طول دریای خزر، قرار دارد از آن عصر به بعد حالت پایگاه دور دستی را داشته که گاه بگاه اسلوی

محلی بویژه در کوزه‌گری پدید آورده و منسوجات ممتازی تولید کرده است، لیکن بندرت وارد جریان‌های عمدهٔ فرهنگی تاریخ ایران شده یا بر آنها تأثیر نهاده است.

آنچه گذشت به اجمال شرح اوضاع جغرافیایی حاکم بر توزیع ثروت اقتصادی، قدرت سیاسی، و آفرینش فرهنگی بود. ناحیهٔ مرکزی که از حصار طبیعی مستحکم برخوردار است، توانایی آن را داشت که موج تأثیراتی را که از هر سو می‌رسید بپذیرد، جذب و دگرگون نماید، و واسطهٔ انتقال فرهنگ میان کلبه نواحی گردد تا بطور مستمر زنجیری از سبک‌های پختهٔ ایرانی به وجود آید. به احتمال زیاد، آذربایجان - خاستگاه اولیهٔ فرهنگ و هنر ایران - مدت‌های مدید راه اصلی به‌مدیترانه از طریق آسیای صغیر، و بعدها مرکز تجاری و سیاسی بوده است و از تنوع سرشار زندگی که جاذبهٔ بی‌شمار برایش فراهم می‌کرده، بسیار منتفع شده است. نواحی بزرگ دیگر (و فعلاً به نواحی جاشی‌بی‌کاری نداریم)، یعنی خراسان و فارس، بیش از سایر ایالات به ترتیب از فرهنگ و هنر شرقی و غربی تأثیر پذیرفته‌اند.

مقام ایران در فرهنگ آسیایی

موضوع جریان‌های نفوذ و تأثیر و جهات آنها متضمن مسأله کلی‌تری است که با حل آن می‌توان دربارهٔ مقام ایران در تقسیمات فرهنگی جهان نظر داد. برای گروهی این سؤال مطرح است که آیا فرهنگ‌فلات ایران ادامه و دنبالهٔ فرهنگ مدیترانه‌ای

در جهت شرق است، و آیا اهمیتش ناشی از این است که گواهی بر سیطره اندیشه هلنی در اینسوی جهان است؟ یا اینکه ایران همواره خون و گوشت آسیایی داشته، و بی تأمل و تردید از یونان و مستملکات آن اقتباساتی کرده ولی آنها را برای متحدی غیر یونانی به کار بسته است؟ در اینکه ایران در زمان‌های کهن بر کلیه فرهنگ‌های مدیترانه‌یی تقدم زمانی داشته، جای بحث و انکار نیست، و فقط شاید بتوان بین النهرین را هم‌طراز آن دانست. مسأله از دوره هخامنشیان آغاز می‌شود. در دوره پارتی‌ها حدت بیشتری پیدا می‌کند اما از آن زمان به بعد متدرجاً از متن واقعات دور می‌شود. اما حتی در آنچه به دوره هخامنشیان مربوط می‌شود نیز حالا دیگر مسأله چندان پیچیده و دشوار نیست، چرا که مفهوم از رواج افتاده هنر «یونانی - ایرانی» به همان نسبت که هنر بهتر شناخته می‌شود و عینی‌تر بررسی می‌گردد، از اعتبار می‌افتد، هنوز معلوم نیست که هنرها و کسب و آیین طبقة عامه اقوام پارتی تا چه حد از شدت پان‌هالنیزم درباری آنها، کاسته است. این موضوع که آیا نفوذ فرهنگ شرقی در هنر دوره ساسانیان با نفوذ فرهنگ غربی معارضه و برابری می‌کرده است یا نه، هنوز مدلل نگردیده است، اما نباید از یاد برد که در هنر ساسانی عنصر بومی بر عنصر خارجی غلبه دارد و لذا این نکته به‌وزن دلیلی که علیه طبقة بندی غربی (مدیترانه‌یی) اقامه می‌شود، می‌افزاید. بدین نحو ایران، با اینکه میان قسمت بزرگ‌تر آسیا و قسمت دیگر این قاره که مستقیماً تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ مدیترانه‌یی قرار دارد نقش پلی را

ایفاء می‌کند، همچنان بخشی از آسیا باقی می‌ماند و لذا می‌توان ادعا کرد که ایران در حقیقت محور آسیا و تاریخ آن بوده و به این جهت از عهده وظائف جغرافیایی خود در طول مسیر تاریخ بخوبی برآمده است.

سایر اثرات فرهنگی محیط

جغرافیا نیز با اعمال نیروی شگرف، اثری عظیم بر ایران داشته است زیرا که واحدهای طبیعی کشاورزی، که در دره‌های حاصلخیز به وجود آمد، و حرفه‌هایی که به آنها متکی هستند، مخصوصاً نساجی، بزودی يك تمدن شهری ایجاد نمودند که به صورت زندگی سازمان یافته روستایی در عصر پیش از مغرب ظاهر گردیده بود. نظام فئودالی که پیش از ظهور اسلام به مدتی بیش از هزار سال حکمفرما بود، زمین را مبتای دولت می‌شمرد، اما برخلاف نظام فئودالی اروپا، شهرهای ایران مظهر تمرکز و نیز تقویت کننده آن نیرویی بودند که از زمین ناشی می‌شد. واقعیت این امر تا بدان حد بود که می‌توان گفت کانون‌های عمده شهری از ناحیه‌هایی که خود مرکز آنها بودند، همواره اهمیتی بیشتر داشتند، و از این حیث نیز ایران نمونه نوعی آسیاست.

از جانب دیگر، همچنین ایران دارای علفزارهای وسیعی در ارتفاعات است که در نیمی از سال چراگاه‌های ممتازی هستند اما در نیمه دیگر سال برای زندگی شبانی قابل سکونت نیستند. چنین وضعیتی لاجرم زندگی چادر نشینی را اقتضاء می‌کند.

هند و ایران بود ، در هند استقامت یافت و تعداد خدایان ، بی شمار ماند ولی در ایران به اعتقادی مبتنی بر تراز خیر و شر استحاله پذیرفت . لذا می توان تصور کرد که این دوشبوه زیست ، دست کم تا حدودی ، ملهم این عقیده بوده است . زندگی خیر روستاییان ساکن ، پیوسته مورد حماه بیابانگردان شر غارتگر بود .

محیط و ثنویت

همچنین امکان دارد که تقابل و تضاد آشکار در طبیعت تمایل به ثنویت را تقویت کرده باشد . زیرا که بیابان رود آشام^{۱۲} ، طوفان انگیز ، کسانت بار ، خطرناک ، جانفرسا و مامن مرگ و ارواح خبیث ، بالاخره درجایی ناگهان به دره سرسبز ، حاصلخیز و بر نعمت می پیوندند ، پیوسته می توان در جوار بی آبی سوزان و خصم جان ، بر آبی حاصل بخش ، مهربان و خنک را یافت ، ویراستی از اینجاست که تصور جغرافیایی خیر و شر در ذهن آدمی صورت می بندد : شور و زار و کویر ، غذایی الیم بر بیسط زمین ، چمنزارهای پر برکت و باغستانهای عطر آگین ، فردوس خاکی .

اوضاع کلی جغرافیایی ایران بی تردید در ایجاد سایر تحولات و مفاهیم فرهنگی مؤثر بود . مسافت بعیدی که می باید بین دوشهر ، از میان سنگلاخ ، گردنه یا بیابان ، پیموده شود شدیداً عایه زحمت پیادگان بود . فقط اسب سواران با سرعت و سهولتی مطلوب می توانستند بر این دشواری ها فائق آیند . از این حیث ، از همان دورترین ایام ، اسب عامل

از این رو کشور ایران از دیرباز برای اقوام و قبایل بیابانگرد استیفا جاذبه ای مقاومت ناپذیر داشته ، و در ضمن همواره ناگزیر بوده است که با قبایل چادر نشین خود درگیر و دار باشد . چادر نشینی تطور فرهنگی را منحصر به فنون و هنرهای می کند که بتوان بدون داشتن قرارگاهی ثابت بدانها پرداخت ، و محصولات نیز باید هم به سهولت قابل حمل باشد و هم برای یک زندگی ساده چادر نشینی مناسب . لازمه این وضع بی الثقاتی به بعضی از هنرهای مهم ، مانند معماری و فلزکاری هنری و تزیینی است ، و چیزی جز زحمت ترین آثار سرامیک مطمح نظر نیست . اما همان چند رشته معدود ممکن است محصولاتی ظریف و زیبا وجود آورند . مهم ترین اینها درخاور میانه فرش بافی بوده است ، و ایران صنعت فرش خود را مدیون قبایل چادر نشین است .

اما اهمیت عمده دوام و استمرار چادر نشینی در ایران در خدمت آن به فن فرجایی نیست بلکه در تأثیری کلی است که این دوگانگی فرهنگی داشته است . در ایران دوشبوه زندگی وجود داشت که در قطب مقابل یکدیگر قرار می گرفتند : شهری و چادر نشینی ، و هر یک در طریق خود به ذروه پیشرفت رسیده بودند ، و قرن های متوالی در جوار هم ، همواره خصومت دیرین را از سر می گرفتند و ادامه می دادند . این خصومت موجب نوع دیگری از تنوع برانگیزنده بود ، و اهل نظر غالباً بر این رای بوده اند که این جدال مستمر ، در تکوین نظام دو قطبی مذهب زردشتی مداخلیت داشته است . اعتقاد به خدایان متعدد و پرستش طبیعت که میراث مشترک

مهمی در تعیین خصوصیت جوشن دفاعی و سلاح
تجاسمی بود، و این اهمیت را به ویژه در آثار برتری
لرستان باز می بینیم .

به همین نحو ، طبیعت کشور ، عشق یا در واقع
شیدایی ایرانیان به باغ ، و گنجینه غنی تشبیهات
شاعرانه متفرع از آنرا ، تشدید کرده است .
کوه های خشک بی گیاه و بیابان های تلخ و عبوس ،
بر توان ترین قلب ها را پژمرده می کنند . حتی ابهت
قله های رفیع ، غیر انسانی است . لیکن باغ ، صمیمی ،
فرح بخش ، بخشنده و انسانی است . نقش بزرگی که
باغ و گلستان در حیات مردم ایران ، زندگی روزمره ،
تاریخ ، اندیشه های هنری ، معتقدات مذهبی و شعر
آنها ایفاء کرده است ، نمی توانست در کشور سرسبزی
مثل هند یا عموماً مناطق شبه حاره و خرم صدق
داشته باشد . این نقش فرزند بلا فصل نزاع بین بیابان
و کشتزار است . غایت مطلوبی است که از این تقابل
زاده شده ، جبران محنت ها و مشقت هایی است که
بیابان با آنها می تواند حتی دلاورترین اشخاص را
دهشت زده سازد .

همچنین منظره های طبیعت و کیفیت رنگ های
آنها ، از خصوصیات مینیاتور سازی ایران است .
صخره ها ، کوه ها ، و یرتگاه ها که در زمینه بسیاری
از صحنه های نمایشی ، بالأخص در قرون پانزدهم
و شانزدهم ، تصویر شده اند به هیچوجه صرفاً زائیده
تخیل هنرمند و یا قراردادهای یک مکتب هنری
نیستند . مینیاتورهای ایرانی شکل و ترکیب طبیعی
کوه ها را ، چنان غیر منتظره ، چنان عجیب ، لیکن
بگونه ای که در واقع هستند ، می نمایانند که بندرت

می توان در آنها دست برد و جرح و تعدیلشان کرد .
و به همین نحو ، بین رنگ های خاص چشم اندازهای
قلات و رنگ هایی که هم دکوراتورها و هم نقاشان
ایرانی بکار می برند ، ارتباطی وجود دارد ، اگر چه
این ارتباط کاملاً مشخص و مستقیم نیست . ترکیب
رنگ فیروزه ای و طلایی ناب که مورد بسند نقاش
ایرانی است منظره واقعی آسمان و زمین است
در هوای شفاف و زیر آفتاب شدید .

اینها نحوه های تأثیر عوامل جغرافیایی بر
هنرهای ایران بودند . در بسیاری از موارد عوامل
جغرافیایی ، هم به نحو اعم و هم به نحو اخص ،
تعیین کننده مسیر هنر هستند ، اما در اینکه بین آن دو
رابطه ای علمی برقرار باشد ، یا اینکه حتی به عدد
یکی از آنها حتماً بتوان به شناخت دیگری توفیق
یافت ، تردید هست . جغرافیا موجد فرصت هاست ،
تحمیل کننده شروط و حدود است ، مجاهدات آدمی را
تسریع و تسهیل می کند یا دچار کند می سازد .
جغرافیا انسان را به ماوردی می خواند . لیکن انسان
فرجتهای آنرا می آخلد تصمیم است ، آفریننده هنر است ،
اما داوطلبانه و با قصدی معین ، که با تن دردادن
به محدودیت ها و قیود محیط ، بزرگی خویش را
ثابت می کند ، به نحوی خلایق به مبارز طلبی طبیعت
پاسخ می گوید ، و برای نیل به هدفهای انسانی
و اعتلای آفاق را در بند اطاعت خویش می آورد .

ترجمه احمد کریمی

۱۱۷ ، ۳۵۰ .

۱۲ - Unrepresentative طرحی که نمایانده چیزی در طبیعت نباشد ، نقش انتزاعی . م .

۱۳ - Le Strange, Lands of the Eastern Caliphate. صفحه ۳۲۴ .

۱۴ - باکتريا (Bactria) . نام قدیمی سرزمین میان رشته کوه‌های هندوکش و آمودریا که مرکز آن باکترا (بلخ کنونی) بود ، در کتیبه‌های ایرانی نام آن بصورت باختری آمده است . دائرةالمعارف فارسی ، ج ۱ ، ص ۳۷۶ . م .

۱۵ - منطقه حکومت و نفوذ مادها . م .

۱۶ - در اینجا به معنی فرهنگ یونانی و اسلوب‌ها و شیوه‌های آن . م .

۱۷ - سوين‌برن Swinburne ، شاعر انگلیسی . گفته است : «حتی جان‌خسته‌ترین رود ، میجان و غران ، درجایی امن به دریا وصل می‌شود» . وی نمی‌داند که رودهای ایران در بیابان فرو می‌روند ، و صرفاً غطش سیراب‌ناشدنی بیابان می‌گردند .

۱ - اصطلاحات جغرافیایی این ترجمه از «فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی» تألیف احمدآرام و دیگران (تهران ، آذر ۱۳۳۸) اخذ شده است .

۲ - Topography (جای‌شناسی) شناخت مختصات جغرافیایی یک محل . م .

۳ - (Gnut) Canute بزرگ (۹۹۵-۱۰۳۵ حدود) . پادشاه نروژ ، دانمارک و انگلستان ، فرزند Sweyn Forkbeard پادشاه دانمارک . در سال ۱۰۱۳ به اتفاق پسر Wessex را در انگلستان فتح کرد . نخست بیرون رانده شد ، ولی در حملات بعدی فاتح شد . علت مقایسه الجایتو با وی در این است که هر دو ، یکی برای ایرانیان و دیگری برای انگلیسی‌ها ، خارجی بودند و نیز هر دو طرفدار علوم و پیشرفت‌های اداری و اقتصادی کشورهایی بودند که بر آنها حکومت می‌کردند . م .

۴ - Hippolyte Taine (۱۸۲۸ - ۱۸۹۳) . فیلسوف ، ناقد و مورخ فرانسوی . در هنر و ادبیات ، اثر بزرگ و زمان و محیط را عوامل سه‌گانه اصلی می‌داند . در تاریخ ادبیات انگلیسی خود کوشیده است این اصول را منطبق سازد . م .

۵ - سفرهای شاردن در ایران ، پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی سایکر ، لندن ، ۱۹۲۷ ، صفحه ۱۳۴ .

۶ - اثر فوق‌الذکر .

۷ - Attica - منطقه حدود آتن عهد باستان ، در جنوب شرقی یونان . م .

۸ - Lydia - کشور باستانی مغرب‌آسیای صغیر . م .

۹ - Boetia - منطقه و جمهوری‌ای در یونان باستان ، در شمال غربی آتن : پایتخت آن Thebes بود . م .

۱۰ - Low Countries - منطقه‌ایست نزدیک دریای شمال که حوزه سنلای رودهای راین ، Scheldt ، Meuse را تشکیل می‌دهد و در قرون وسطی شامل دولت‌های کوچک می‌شد . هلند و بلژیک کنونی را دربر می‌گیرد . م .

۱۱ - Le Strange, The Lands of The East- ern Caliphate ، چاپ کمبریج صفحه‌های ۲۹۴ ،

پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

« . . . ایرانیان چه در دوره تسلط اعراب و چه در زمان حکمرانی فاتحان ترک و مغول ، در راه هنر ، خدمت و تحرك فراوانی از خود بروز دادند . فرمانروایان بیگانه که خود بطور کلی از نظر زیباشناسی احساسی نداشتند ، روحیه جمال پرستی ایرانیان را شناختند . هنرمندان ایرانی به هر نقطه‌ای از قلمرو اسلامی که قدم می‌گذاشتند از مرزهای هند در شرق تا اسپانیا در غرب و افریقا در جنوب ، رسوم و قراردادهای خود را به همراه می‌بردند - تحیل وحشی ایشان در موتیف‌های حیوانی ، گنج‌بریهای زیبا ، و گل‌وبن‌سازیهها - و هر جا که این قراردادها را می‌گاشتند ، يك هنر بومی ، که احتمالاً از دین وحس ملیت ملهم بود ، سر بر می‌کرد و قراردادهای را درخود جای می‌داد . بنابراین ، هنری که ما «ایرانی» می‌نامیم ، به تعبیری جهانی‌ترین هنرهاست . ودامنۀ نفوذ آن تمام دنیای متمدن را در بر می‌گیرد و نیز گریزناپذیرترین همه هنرهاست ، زیرا نمی‌توان آن‌را در يك دوره یا يك محل تثبیت کرد . حداکثر می‌توانیم بگوییم که هنرمندان يك نژاد ، نافع آنند و ایشان آن هنر را از دشتهای اسرارآمیز آسیای مرکزی برگرفتند و در جریان مهاجرت‌ها و تأثیرگذاریهای خود به يك سبک بین‌المللی بدل ساختند . به گمان من ، این مهمترین مرحله هنر ایرانی است . . . »

« . . . از آنجا که من تمیز قایل شدن میان هنرهای زیبا و تزئینی را نمی‌بینم و عقیده دارم که هنر در هر حال یکی بیش نیست ، خوش دارم که بگویم هنرمند ایرانی فاقد خودخواهی‌ها و خودپسندی‌هایی بود که هنرمند اروپایی را از رئساس به بعد به سوی خلق يك نوع وسیله بیانی می‌کشاند که از نیازهای مشترک مردم جدا بود . هنرمند ایرانی ، متکم بر هر چیز سازنده‌اشیایی به‌دزدخور و کارآمد بود - از کوزه و کاسه و بارچه گرفته تا کتابهای مصور و ابزارهای علمی - بنابراین آنهایی که در هنر ایرانی به دنبال «مسائل انسانی» می‌گردند مایوس خواهند شد . اما آنچه خواهند یافت آثار یکی از حساس‌ترین و با فرهنگ‌ترین نژادهایی است که جهان به‌خود دیده است . این واقعیت که این آثار صورت اشیاء آشنای زندگی روزمره را به‌خود گرفته ، یکی از درس‌های عمیقی است که جهان غرب می‌تواند از آن بهره‌گیرد . . . »

هربرت رید

The Meaning of Art